درخت در قرآن

محتشم مؤمنى

خداوند عزيز، براى شناساندنِ ذات مقدس خود به آدميان و نيز هدايت آنها به مسير سعادت و كمال، كتابهايى را بر سفيرانِ راستين خود نازل فرمود كه آخرين آنها قرآنِ شريف است. او اين كتابِ عظيم را بهار معرفت و حكمت قرار داد تا انسانها با غوطه خوردن در ژرفاى بى كرانش گوهرهاى حكمت و دانش را فراچنگ خويش آورند و با عمل به آن حياتِ مادى، معنوى، فردى و اجتماعى خود را سر و سامان دهند و به نيك بختى برسند.

اما آن عظيم بى همتا، به نزولِ كتبِ آسمانى بسنده نفرمود، بلكه كتابى را نيز با نيروىِ لايزالى خويش در عرصه آفرينش و در قالب طبيعتِ زيبا و دل انگيز به زيور خلقت آراست كه هر گوشه اش رازهاى بى شمارى از قدرت و توانايى او را در خود نهفته دارد، و از كوچك ترين عنصر هستى، يعنى اتم، تا عظيم ترين آنها، يعنى كُرات و سيارات و كهكشانها، آياتِ اين كتابِ شگفت انگيز است كه با تأمل و تدبر و انديشه در آنها مى توان به وجود آفريننده توانايشان پى برد:

( اِنَّ فى خَلْقِ السَّمواتِ وَ الاَرْض وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لايات لاُِولِى الاَلباب ) [1]

آرى، جهان آفرينش و طبيعت، خود كتابى است كه از قالبِ حروف و كلمات و جملات بيرون آمده و به صورت ماه و خورشيد، كوه و جنگل، دريا و خشكى، حيوان و انسان، گياه و جماد و ... تجسم يافته است.

اگر در قرآن كريم سوره قمر، شمس، ليل، فجر، نجم، رعد، بقره، نحل، نمل، فيل، عنكبوت و نظاير آنها به صورت حروف، كلمات و آيات آمده، در كتابِ طبيعت، اين سوره ها به گونه اى ديگر و با شكل و شمايلى بديع نمايان است و بدين ترتيب اگر بگوييم كه اين دو كتاب مكمل يكديگر و يكى متمم ديگرى است، سخنى به گزاف نگفته ايم.

در اين مقاله برآنيم كه يكى از سوره هاى كتابِ طبيعت را از منظرِ قرآن كريم بررسى نماييم. اين سوره، همانا «درخت» است; آيتِ بى بديلِ خداشناسى و اين نشانه بى نظير قدرتِ پروردگار; سوره اى سرشار از آياتِ توحيد و يكتاپرستى كه در كتابِ طبيعت به صورتهاىِ مختلف و اشكال متفاوت ديده مى شود، و همان گونه كه هر يك از سوره هاى قرآن كريم، فارغ از كوتاهى و بلندىِ آيات و نيز تعداد آنها، نشانه اى بر علم و حكمتِ بى انتهاى خداوندى است، هر يك از درختان نيز آيتى بر قدرت و توانايى آن ذاتِ مقدس است.

اما قبل از پرداختن به موضوع، لازم است كه درباره واژه «درخت» در قرآن سخن بگوييم. در اين كتابِ آسمانى در اغلب موارد از درخت با واژه «شَجَر» ياد شده است. «شَجَر» را واژه شناسان اين گونه تعريف نموده اند: «هر روئيدنى كه تنه دارد» [2] و آنچه تنه ندارد را «نجم، عشب و حشيش» [3] مى نامند.

ناگفته نماند كه در قرآنِ شريف اين لفظ به معناىِ «مشاجره و تنازع» نيز به كار رفته است (در سوره مباركه نساء آيه 65: ( فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوكَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ ... ) ) كه اين معنا نيز به معناى درخت نزديك است و با آن مناسبت دارد; چرا كه «منازعه را از آن جهت تشاجر (مشاجره) گويند كه سخنِ دو خصم يا خصوم مثل برگ و شاخه درخت به هم مختلط مى شوند.» [4]

غير از شجر، كه اشكالِ گوناگونِ آن ـ مفرد و جمع و ... ـ مجموعاً 27 مرتبه در آياتِ قرآن به كار رفته است، كلمات و عبارات ديگرى نيز درباره درخت به كار رفته كه هر يك بيان كننده يكى از صفات و ويژگى هاىِ آن مى باشند و ما در اين نوشتار بدانها اشاراتى خواهيم داشت.

با اين آشنايى اجمالى، به سراغ موضوع بحث رفته، مى گوييم با دقت در آياتى كه در آنها به نوعى از درخت ياد شده و جمع بندى آنها، در مى يابيم كه از درخت تحتِ يكى از عناوينِ نُه گانه زير ياد شده است:

جهان آفرينش و طبيعت، خود كتابى است كه از قالب حروف و كلمات و جملات بيرون آمده و به صورت ماه و خورشيد، كوه و جنگل، دريا و خشكى، حيوان و انسان، گياه و جماد و ... تجسم يافته است.

1ـ درخت و تسبيحِ خداوند; 2ـ درخت و سجده در برابرِ خداوند; 3ـ درخت نشانه اى بر قدرت خداوند; 4ـ استفاده از درخت براى تمثيل; 5ـ نقش درخت در زندگىِ انبيا; 6ـ درختانِ بهشتى; 7ـ درختانِ جهنم; 8ـ درختانِ دنيوى; 9ـ نقش درخت در زندگى انسانها و حيوانات، كه به ترتيب به توضيح و تشريح هر يك از اين موارد خواهيم پرداخت.

1ـ درخت و تسبيح خداوند

براساسِ آموزه هاى قرآن كريم، هر چه در عالم آفرينش، لباسِ هستى پوشيده و «هست» گرديده با زبانِ حال و قال به تسبيح و تقديسِ خداوند متعال مشغول اند.

هر كس به زبانى صفتِ حمدِ تو گويد

بلبل به غزلخوانى و قمرى به ترانه

ما آدميان به دليل محصور بودن در حصار ماديات و سرگرم شدن به تأمين حوائج مادى خويش ـ كه گاه با گناه و نافرمانىِ خداوند نيز همراه مى شود ـ از درك اين ذكرِ پيوسته آفريده هاى خداوند ناتوانيم:

( وَ اِنْ مِنْ شَىْء اِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ ) [5]

«و هيچ چيز نيست مگر اينكه با تسبيح به ستايش او مشغول است وليكن شما تسبيح آنها را درك نمى كنيد.»

با عنايت به آيه فوق و دهها نظير آن، در مى يابيم كه «درخت» نيز كه جزئى از عالَمِ مخلوقات است، هماهنگ با سايرِ اجزاى هستى، صبح و شام به تسبيح، تحميد و تهليلِ آفريننده تواناىِ خويش مى پردازد.

اين تسبيح چگونه صورت مى گيرد؟ آيا اين تسبيح به زبان قال است يا به زبانِ حال؟ علامه طباطبايى ـ قدس سره ـ در جلد 13 الميزان، در تفسير اين آيه شريف بحثِ مفصلى را در پاسخ به اين پرسش مطرح فرموده كه ما به منظور رعايتِ اختصار تنها به ذكر جملاتى از آن، بسنده نموده، خوانندگانِ ارجمند را به خواندن كامل آن، دعوت مى كنيم.

علامه طباطبايى ـ قدس سره ـ مى نويسد:

«... حق اين است كه تسبيح تمامىِ موجودات تسبيح حقيقى و قالى است; چيزى كه هست قالى بودن لازم نيست حتماً به الفاظ شنيدنى و قراردادى بوده باشد. پس اينكه فرمود: ( تُسَبِّحُ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَ الاَْرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ ) [6] تسبيح حقيقى را كه عبارت است از تكلم براى هر وجودى اثبات مى كند. آرى هر موجودى با وجودش و آنچه مربوط به وجودش مى باشد و با ارتباطى كه با ساير موجودات دارد، خداى را تسبيح مى كند و بيانش اين است كه پروردگار من منزه تر از اين است كه بتوان مانند مشركين نسبت شريك و يا نقص به او داد; و اينكه فرمود: ( وَ اِنْ مِنْ شَىء اِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ) ، مقصود اين است كه بفهماند تسبيح براى خدا اختصاص به طايفه و يا نوعِ معينى از موجودات ندارد، بلكه تمامى موجودات او را تسبيح مى گويند ... .»

نتيجه آنكه تمامى هستى ـ و از جمله درخت ـ پيوسته به تسبيح خداوند مشغول اند و اين تسبيح به زبانِ قال و به تعبير بهتر با كلام صورت مى گيرد.

ناگفته نماند كه هر چند دركِ اين تسبيح موجودات براى آدميان امكان پذير نيست، در اين ميان، عده اى قليل نيز يافت مى شوند كه به دليلِ مجاهدتِ مدام با نفسِ سركش و رسيدن به مراتبِ قُربِ الهى و اوج قله هاى عرفان و معنويت، جسم و جان آنها شنواىِ اسرارِ مگوىِ جهانِ هستى شده، صداى تسبيح همه موجودات را مى شنوند. مولوى مى گويد:

نُطقِ آب و نُطقِ خاك و نطق گِل

هست محسوس حواسِ اهل دل

ما آشناى اين پرده پر رمز و راز نيستيم و نامحرميم، از آن رو از آن اسرار نيز بى خبريم:

تا نگردى آشنا زين پرده رمزى نشنوى

گوشِ نامحرم نباشد جاىِ پيغامِ سروش [7]

2ـ درخت و سجده در برابر خداوند

در آيه 18 از سوره حج مى خوانيم:

( اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِى السَّمواتِ وَ مَنْ فِى الاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوابُّ وَ كَثيرٌ مِنَ النّاسِ و ... )

«آيا نمى بينى كه سجده مى كنند براى خداوند هر كس در آسمانها و زمين است و خورشيد و ماه و ستارگان و كوهها و درخت و جنبندگان و عدّه بى شمارى از مردم و ... .»

و نيز در آيه 6 از سوره مباركه الرحمان مى خوانيم:

( وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدان )

«و ستاره و درخت در حال سجده اند.»

در اين دو آيه شريف، سخن از سجده موجودات در برابر ذات مقدس پروردگار به ميان آمده و در كنار آنها از «درخت» نيز به عنوان يكى از اين ساجدان ياد شده است. اما مقصود از اين سجده چيست و چگونه صورت مى گيرد؟

براى پاسخ گويى به اين پرسش، ضرورى است نخست به معناىِ «سجده» پى ببريم. در معناى اين واژه گفته شده:

«سجده در لغت به معنى تذلل، خضوع و اظهار فروتنى است، راغب گويد: السُّجُودُ أَصْلُهُ التَّطامُنُ وَ التَّذَلُّلُ، و طبرسى فرموده: سجود در لغت خضوع و تذلل است.» [8]

همچنين بايد دانست كه سجده بر دو قسم است: تشريعى و تكوينى. سجده تشريعى همان فعلى است كه به صورت امرى واجب در اغلبِ نمازها انجام مى پذيرد; يعنى گذاردنِ پيشانى و كفِ دو دست و سر دو زانو و نوكِ انگشتان بزرگ پا بر خاك. سجده تكوينى همان است كه از معناى اين كلمه دريافت مى شود و ما پيش تر بدان اشاره كرديم. سجده تكوينى به معناى تذلل و خضوع و اظهار فروتنى است.

«حال با توجه به معناى اين واژه و اقسام آن، مى گوييم در آيه مذكور چون خداوند بحث سجده را به غير عقلا از قبيل خورشيد و ماه و ستارگان و كوهها ] و درختان [ نسبت داده، خود دليل بر اين است كه مُرادِ از آن سجده تكوينى است، نه سجده تشريعى و تكليفى ... و مى فهماند كه معناى كلام اين است كه مخلوقات عِلوى و سِفلى، چه آنها كه عقل دارند و چه آنها كه ندارند، در وجودشان خاضع و متذلل در برابر عزت و كبريايى خدايند، و مُدام با هستى خود به طور تكوين و اضطرار سجده مى كنند.» [9]

از آنچه گفتيم در مى يابيم كه درخت همچون كُل هستى، مطيع امر خداوند بوده و در برابرِ ذات كبريايى اش خاضع و خاشع است و ذره اى از قوانين خداوندى حاكم بر عالم آفرينش تخلف نمى كند و همچون بنده اى سر به راه و مطيع در مسير اوامر الهى حركت مى نمايد.

3ـ درخت نشانه اى بر قدرتِ خداوند

قبلاً گفتيم كه درختان هر يك به تنهايى آياتى هستند كه قدرت و توانايى خداوند را در منظر چشم هر بيننده اى به نمايش مى گذارند و هر بخش از اين آفرينش عجيب و زيباىِ خداوند، دفترى عظيم از معرفت خداوند بزرگ مى باشد; سعدى مى گويد:

برگِ درختانِ سبز در نظر هوشيار

هر ورقش دفترى است معرفت كردگار

ولى بايد توجه داشت كه آن نكته اساسى كه در كارِ خلقت و آفرينش درختان همواره مورد غفلت قرار مى گيرد و تنها عده اى اندك كه دانايان حقيقى و به قول قرآن «اولوا الالباب»اند بدان وقوف و آگاهى پيدا مى كنند، همانا «آفرينش حيات در دلِ بذر و نهالى است كه به مرور ايام از آن درختى تنومند مى سازد.»

ما هر گاه به درخت مى نگريم، پيش از هر چيز محو جمال ظاهرى آن و برگ و شكوفه و ميوه اش مى شويم و كمتر كسى يافت مى شود كه از اين پرده و حجاب ظاهرى عبور كرده، به عمق و معنا و حقيقت مطلب پى ببرد.

آرى، شگفت انگيزتر از «برگِ درختان سبز در نظر هوشيار» همانا آن نيرويى است كه باعثِ سبزى و حيات آن مى شود. از اين رو در آيه 60 از سوره نمل، پس از اشاره به آفرينش آسمانها و زمين و نزول باران از آسمان، به رويش بُستانها اشاره شده و آنگاه به اين نكته مهم پرداخته مى شود كه انسانها بايد به كيفيت ايجاد حيات در درختان نظر افكنند كه اگر آن نيروى حيات دهنده نبود، بذرهاى به اصطلاح اصلاح شده و بهترين نهال ها نيز نمى روييد و كسى از محصولشان برخوردار نمى شد:

( اَمَّنْ خَلَقَ السَّمواتِ وَالاَْرْضَ وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَة ما كانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أَاِلهٌ مَعَ اللّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ )

آرى، در امر رويش و رُشد و نمو درختان، كار ما آدميان «تنها بذر افشانى و آبيارى است، اما كسى كه حيات را در دلِ اين بذر آفريده و به نورِ آفتاب و قطراتِ حيات بخش باران و ذرات خاك فرمان مى دهد كه اين دانه را برويانيد، تنها خداست.» [10]

از همين روست كه خداوند در سوره واقعه آيات 63 و 64 و 72، بار ديگر اين حقيقت را مورد تأكيد قرار داده و پاسخ اين پرسش را كه آفريننده واقعى چه كسى است، از وجدانهاى به خواب رفته منكران توحيد طلب مى كند:

( اَفَرَأَيْتُمْ ما تَحْرُثُونَ. ءَ اَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ ... ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَها اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ )

«آيا هيچ درباره آنچه كشت مى كنيد انديشيده ايد؟ آيا شما آن را مى رويانيد، يا ما مى رويانيم؟ ... آيا شما درخت آن (آتشى كه افروخته است) را آفريده ايد؟ يا ما آفريده ايم؟»

در دو آيه اول سخن از زراعت و كشت و كار است، ولى از آن جا كه درخت، و كاشت و نگهدارى آن نيز خود جزئى از زراعت به شمار مى آيد، مى توان گفت درختكارى نيز مورد شمولِ اين آيات و در واقع مصداق روشن آنهاست.

در تفسير نمونه، جلد 23، ذيل اين آيات، بحث زيبايى مطرح شده كه توجه به آن، به دريافت مقصود كمك شايانى مى نمايد:

«... ] در امر زراعت [ كارِ انسان تنها كشت است، اما رويانيدن تنها كارِ خداست و لذا در حديثى از پيغمبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ نقل شده كه فرمود: "لا يقولن احدكم زرعت و ليقل حرثت فان الزارع هو اللّه"; هيچ يكى از شما نگويد: من زراعت كردم، بلكه بگويد كشت كردم زيرا زارعِ حقيقى خداست. شرح اين دليل چنين است كه انسان كارى را كه در مورد زراعت مى كند بى شباهت به كار او در مورد تولد فرزند نيست. دانه اى را مى افشاند و كنار مى رود، اين خداوند است كه در درونِ دانه، يك سلول زنده بسيار كوچك آفريده كه وقتى در محيط مساعد قرار گرفت در آغاز از مواد غذايى آماده در خود دانه استفاده مى كند، جوانه مى زند، و ريشه مى دواند، سپس با سرعتِ عجيبى از مواد غذايى زمين كمك مى گيرد، و دستگاههاى عظيم و لابراتوارهاى موجود در درون گياه به كار مى افتد و غوغايى برپا مى كند، ساقه و شاخه و خوشه را مى سازد و گاه از يك تخم صدها يا هزاران تخم بر مى خيزد ... .»

در هر صورت از آنچه گفته شد اين نتيجه به دست مى آيد كه اين تنها برگ و ساقه، شاخه و ريشه، ميوه و شكوفه، و قد و قامت و شكل و شمايل درخت نيست كه به انسان درسِ توحيد و خداشناسى مى دهد، بلكه انسانِ انديشمند در وراىِ اين ظواهر، قدرتى عظيم تر را مى يابد و نيرويى فوق العاده را مشاهده مى كند كه همه آنها محصولِ آن قدرت و نيرو مى باشد. آن قدرت همانا نيروى حياتى است كه خداوند در بذر و نهال و درخت دميده و آن را تبديل به مخلوقى زيبا و شگفت انگيز مى نمايد.

4ـ استفاده از درخت براىِ تمثيل

خداوند عزيز در آيات متعددى از قرآن كريم، براى تفهيم برخى از حقايق معنوى و ماوراء طبيعى به مخاطبانِ اين كتاب آسمانى، از تمثيل بهره جُسته و برخى از اين گونه امور را كه دستِ احساسِ مادى بشر و ادراك آدمى از فهم آنها كوتاه است، به اشياء و مخلوقات مادى تشبيه فرموده كه از جمله آنها مى توان به «درخت» اشاره كرد.

ما ضمن بيان مواردى كه در آيات قرآن كريم از درخت به عنوان مُشَبَّهٌ به استفاده شده، درباره هر يك توضيح مختصرى نيز بيان مى كنيم.

الف ـ تشبيه كلمه طيبه به درخت

در آيات 24 و 25 از سوره ابراهيم چنين مى خوانيم:

( اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَة طَيِّبَة اَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِى السَّماءِ، تُؤتى اُكُلَها كُلَّ حين بِاِذْنِ رَبِّها ... )

«آيا نديدى خدا چگونه مَثَل زده: سخن نيكو مانند درخت پاكيزه اى است كه ريشه اش (در زمين) ثابت و شاخه آن در آسمان است و هميشه به اذن پروردگارش ميوه مى دهد ... .»

در اين آيه شريف، خداوند، كلمه طيبه را به درختى تنومند و پربرگ و بار تشبيه فرموده كه داراى ريشه اى محكم و استوار است و شاخه هاى انبوه و فراوانش پهنه آسمان را فرا مى گيرد و چون فصلِ باردهى آن فرا مى رسد، ميوه هاى بسيارش هر بيننده اى را به شگفتى وا مى دارد.

با نگاه به اين آيه شريف و تدبر در مفاد آن اين پرسش مطرح مى شود كه مقصود از كلمه طيبه چيست؟ در پاسخ به اين پرسش، مفسر گرانقدر قرآن، مرحوم علامه طباطبايى چنين نوشته است:

«آنچه كه از دقت در آيات به دست مى آيد اين است كه مراد از كلمه "طيبه" كه به درخت طيبه تشبيه شده است و صفاتى چنين و چنان دارد، عبارت است از عقايد حقى كه ريشه اش در اعماق قلب و در نهاد بشر جاى دارد; زيرا خداى تعالى در خلال همين آيات، به عنوان نتيجه گيرى از مثلها مى فرمايد: ( يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فى الحيوةِ الدُّنيا وَ فِى الاْخِرَةِ ) و مقصود از "قول ثابت" هم، بيان كلمه است، البته نه هر كلمه اى كه لفظ باشد، بلكه كلمه از اين جهت كه براساس اعتقاد و عزم راسخ استوار بوده و صاحبش پاى آن مى ايستد، و عملاً از آن منحرف نمى گردد ... و اين قول و كلمه طيب چيزى است كه خداى تعالى ثبات قدم اهل آن را در دنيا و آخرت مترتب بر آن قول دانسته، و اثر آن مى شمرد ... و با اين بيان روشن مى گردد كه مراد از آن قول همانا كلمه توحيد، و شهادت از روى حقيقت به يكتايى معبود است. پس قول به وحدانيت خدا، و استقامت بر آن، قول حقى است كه داراى اصلى ثابت است، و به همين جهت از هر تغير و زوال و بطلانى محفوظ مى ماند، و آن اصل، خداى ـ عز اسمه ـ و يا زمينه حقايق است. آن اصل داراى شاخه هايى است كه بدون هيچ مانع و عايقى از آن ريشه، جوانه مى زند و آن شاخه ها عبارت است از معارف حقِ فرعى و اخلاق پسنديده و اعمال صالح، كه مؤمن حيات طيبه خود را به وسيله آنها تأمين نموده و عالَم بشريت و انسانيت به وسيله آنها رونق و عمارتِ واقعى خود را مى يابد ... .» [11]

نتيجه آنكه كلمه طيّبه، توحيد و اعتقاد به آن است كه همچون درختى سبز و خرم در دل و جان انسانهاى مؤمن رشد مى يابد و به حيات مادى و معنوى آنان معنا مى بخشد و سعادت دنيوى و اُخرويشان را تأمين و تضمين مى نمايد.

ب ـ تشبيه كلمه خبيثه به درخت

به دنبالِ تشبيه كلمه طيبه در آيه 24 سوره مباركه ابراهيم، خداوند عزيز در آيه 26، از درخت به عنوان مُشبَّهٌ بِه استفاده فرموده است:

( وَ مَثَلُ كَلِمَة خَبيثَة كَشَجَرَة خَبيثَة اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الاَْرْضِ ما لَها مِنْ قَرار )

«و مثلِ سخن ناپاك همچون درخت ناپاكى است كه از زمين كنده شده و قرار و ثباتى ندارد.»

در اين آيه شريفه سخن از «كلمه خبيثه» و شباهت آن با شجره خبيثه است.

علامه طباطبايى در توضيح اين عبارت مى نويسد:

«كلمه خبيثه در مقابل كلمه طيبه است ... و مقصود از كلمه خبيثه شرك به خداست كه به درختى خبيث تشبيه شده، كه از جاى كنده شده باشد، و در نتيجه اصلِ ثابت و قرار و آرام و خلاصه جاىِ معينى نداشته و چون خبيث است، جز شر و ضرر اثرِ ديگرى به بار نياورد.» [12]

بدين ترتيب درمى يابيم كه برخلافِ كلمه طيبه كه سراسر لطف و رحمت و سعادت است و عزت و عافيت به همراه دارد، كلمه خبيثه آكنده از مصائب و مشكلات است و بر معتقد و عمل كننده به آن جز خسرانِ دنيا و آخرت نمى افزايد و همچون درختى خبيث كه از هرگونه برگ و بارى تُهى است و تنها به كار سوزانيدن و نابود ساختن مى آيد، چنين انسانى نيز بايد كه با ورود در دوزخ، نقش «وقود» و «هيزم» آن را ايفا كند; چرا كه بر شاخه حيات او محصولى از معرفت و طاعت حق به وجود نيامده است و هم از اين روست كه به قول ناصر خسرو:

بسوزند چوبِ درختانِ بى بَر

سزا خود همين است مَر بى برى را

در تفاسير و روايات اسلامى در تعيين نوع درخت طيبه و درخت خبيثه، ديدگاههاى گوناگونى بيان شده است; مثلاً درباره درخت طيبه، برخى آن را عبارت از درخت خرما و عده اى ديگر درختانى از قبيل انجير، انگور و انار مى دانند; نيز در تعيين نوع درخت خبيثه، عده اى آن را «حَنظله» و گروهى ديگر «سريش»، «سير» و «بوته خار» و امثالهم مى دانند.

ج ـ شَجره ملعونه

در آيه 60 از سوره مباركه اسراء خداوند از گروهى از انسانها با عنوان «شَجره ملعونه» ياد مى كند. متن آيه چنين است:

( وَ اِذْ قُلْنا لَكَ اِنَّ رَبَّكَ اَحاطَ بِالنّاسِ وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتى اَرَيْناكَ اِلاّ فِتْنَةً لِلنّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِى الْقُرآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزيدُهُمْ اِلاّ طُغياناً كَبيراً )

«و ] ياد كن [ هنگامى را كه به تو گفتيم: به راستى پروردگارت بر مردم احاطه دارد، و آن رؤيايى را كه به تو نمايانديم، و ] نيز [ آن درخت لعنت شده در قرآن را جز براى آزمايش مردم قرار نداديم; و ما آنان را بيم مى دهيم، ولى جز بر طغيان بيشتر آنها نمى افزايد.»

در اين آيه شريف، خداوند عزيز، گروهى از آدميان را به واسطه اعمال ناپسند و نيز خُلق و خوى شيطانى شان به درختى تشبيه فرموده و آن درخت را نيز مورد لعنت و نفرين خود قرار داده است. گويى آنها همه از يك ريشه و اصل بوده و همگى شاخ و برگهاى آن درخت اند. اما گروه فوق چه كسانى هستند و چرا مورد نفرين پروردگار رحيم قرار گرفته اند؟

علامه طباطبايى چنين مى گويد:

«در قرآن ابليس و يهود و مشركين و منافقين و مردمى ديگر به عناوين ديگر لعنت شده اند; مثل كسانى كه با حالتِ كفر بميرند، و يا آيات خدا را كتمان كنند، و يا خدا و رسول را آزار نمايند و امثال اين عناوين. و در آيه مورد بحث "شجره" به اين لعنتها وصف شده، و شجره همان طور كه به درختهاى ساقه دار اطلاق مى شود، همچنين به ريشه هايى كه از آنها شاخه هاى فرعى جوانه مى زند اطلاق مى گردد، مانند ريشه هاى مذهبى و اعتقادى ... و اگر در اين مسئله كمال دقت را به كار ببريم اين معنا برايمان روشن خواهد شد كه شجره ملعونه يكى از همان اقوامِ ملعونه در كلام خدا هستند كه صفات شجره را دارند; يعنى از يك ريشه منشعب شده و نشو و نما نموده و شاخه هايى شده اند، و مانند درخت، بقايى يافته و ميوه اى داده اند، دودمانى هستند كه امت اسلام به وسيله آن آزمايش شده و مى شوند و چنين صفاتى، جز بر يكى از سه دسته از آنها كه بر شمرديم تطبيق نمى كند، يا مشركين، و يا منافقين و يا اهل كتاب.» [13]

مرحوم علامه طباطبايى، پس از آنكه اطلاق عبارت «شجره ملعونه» را بر يكى از سه گروه ذكر شده، مُسلّم مى شمرد، به بررسى اوضاع و احوال صدر اسلام پرداخته، صفات هر يك از آنها را در زمان حيات رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ بيان مى دارد و آنگاه نتيجه مى گيرد كه «شجره ملعونه» در آيه مورد بحث، منافقين است:

«... كه در ظاهر مسلمان بودند، و تظاهر به اسلام مى كردند، و در ميان مسلمانان يا از راه فاميلى و يا از راه پيروزى عقيده و مسلك، بقا و دوام يافته و در اعصار بعدى هم فتنه مسلمانان شدند.» [14]

و در پايان نيز تصريح مى كند كه:

«مراد از رؤيا در اين آيه، خوابى است كه رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ درباره بنى اميه ديده و شجره ملعونه، شجره اين دودمان است.» [15]

5ـ نقش درخت در زندگىِ انبياى الهى ـ صلوات الله عليهم ـ

از آفريده هاى خداوند كه طبق آيات قرآن كريم در زندگى برخى از انبيا نقش مهمى ايفا نموده، «درخت» است!

با مراجعه به قرآن كريم در مى يابيم كه در تشريح حوادث زندگى پنج تن از پيامبران الهى به نقش درخت اشاره شده است كه هر يك از اين موارد را به اختصار توضيح مى دهيم.

الف) در زندگى آدم ـ عليه السلام ـ

بدون ترديد مهم ترين ماجرايى كه از ابتداى خلقت انسان، تاكنون، درخت در آن نقش به سزايى داشته، ماجراى زندگى حضرت آدم ـ عليه السلام ـ و خروجش از بهشت است. حادثه اى كه تا به حال موضوع هزاران كتاب، مقاله و نمايشنامه و فيلم گرديده و راجع به آن صدها هزار بيت شعر سروده شده است و آنچنان در نزد آدميان معروف و مشهور است كه كمتر انسانى را مى توان يافت كه از آن بى اطلاع باشد. شگفت اينكه در قرآن كريم نيز بيشترين موارد استعمال «شجر» در همين داستان است.

ماجراى حضرت آدم و نزديك شدن به «شجره ممنوعه»، خوردن ميوه آن و در نتيجه بيرون شدن از بهشت، بسى مشهورتر از آن است كه نياز به بيان داشته باشد. از اين رو تنها متذكر مى شويم كه در قرآن كريم در سه سوره و پنج آيه، كلمه «شجره» 6 مرتبه نقل شده كه همگى مربوط به سرگذشت حضرت آدم است:

در سوره مباركه بقره آيه 35، در سوره مباركه اعراف آيات 19، 20 و 22 (در آيه اخير لفظ شجره 2 بار به كار رفته)، و در سوره مباركه طه آيه 120. پس از اشاره به آيات مربوط به قصه آدم و شجره ممنوعه، اين پرسش رخ مى نمايد كه «شجره ممنوعه»، كه آدم و حوّا با نزديك شدن به آن و خوردن از ميوه اش مستوجب خروج از بهشت شدند، چه درختى بوده است؟

علامه طباطبايى ـ قدس سره ـ در پاسخ به اين پرسش، نوشته است:

«در كتاب عيون اخبار الرضا ـ عليه السلام ـ از عبدالسلام هروى روايت شده كه گفت: به حضرت رضا عرضه داشتم: يابن رسول اللّه! از درختى كه آدم و حوا از آن خوردند برايم بگو تا ببينم چه درختى بوده؟ چون مردم درباره آن اختلاف دارند; بعضى روايت مى كنند كه گندم بوده، بعضى ديگر روايت مى كنند كه درخت حَسَد بوده، حضرت فرمود: هر دو درست است. عرضه داشتم: با اينكه دو معناى متفاوت دارد، چطور ممكن است هر دو درست باشد؟

فرمود: اى ابا صلت! يك درخت بهشت مى تواند چند نوع باشد; مثلاً درخت گندم مى تواند انگور هم بدهد; چون درخت بهشت مانند درختهاى دنيا نيست، و آدم بعد از آنكه خداى تعالى به او احترام كرد، و ملائكه را واداشت تا براى او سجده كنند، و او را داخل بهشت كرد، در دل با خود گفت: آيا خدا بشرى گرامى تر از من خلق كرد؟ خداى عز و جل از آنچه در دل او گذشت، خبردار شد، پس او را ندا كرد كه: سرِ خود را بلند كن، و به ساق عرش بنگر تا چه مى بينى؟ آدم سر به سوى عرش بلند كرد و به ساقِ عرش نگريست، و در آن ديد كه نوشته: لا اله الاّ اللّه و محمد رسول اللّه و على بن ابى طالب اميرالمؤمنين و همسرش فاطمه سيده زنان عالميان و حسن و حسين دو سيد جوانان اهل بهشت اند.

آدم پرسيد: پروردگارا! اينان چه كسانى اند؟ خداى ـ عز و جل ـ فرمود: اى آدم! اينان ذريه هاى تواند و از تو بهترند، و از همه خلايق من بهترند، و اگر اينها نبودند، من تو را، و بهشت و دوزخ و آسمان و زمين را خلق نمى كردم. پس زنهار مبادا به چشم حَسَد بر اينان بنگرى كه از جوار من بيرون خواهى شد. پس آدم ـ عليه السلام ـ به چشم حسد بر آنان نظر افكند، و آرزوى مقام و منزلت آنان را كرد، و خداوند شيطان را بر او مسلط ساخت، تا سرانجام از آن درخت كه نهى شده بود بخورد، و بر حوا هم مسلطش كرد، او هم به مقام فاطمه به چشم حَسَد نگريست، تا آنكه از آن درخت بخورد، همچنان كه آدم خورد; و در نتيجه خداى تعالى هر دو را از بهشت بيرون كرده بر زمين فرستاد، تا در جوار زمين باشند.» [16]

بدين گونه بود كه پدر آدميان «روضه رضوان» را «به دو گندم بفروخت» و به تبعيدگاه زمين آمد; چرا كه موعظه حق را به فراموشى سپرد و ما نيز كه از فرزندان اوئيم اگر مواعظ خداوند را وانهيم سرنوشتى جز گرفتار آمدن به خشم و غضب خداوند و محروم ماندن از «روضه رضوان» نخواهيم داشت:

هُشدار كه گر وسوسه عقل كنى گوش

آدم صفت از روضه رضوان به درآيى [17]

ب) در زندگىِ يونس ـ عليه السلام ـ

«يونس فرزند مَتّا، يكى از پيامبران الهى است كه خداوند او را براى هدايت و ارشاد مردم سرزمين نينوا برانگيخت و نام او چهار بار در قرآن كريم مذكور است.» [18] بنا به نقل قرآن و روايات اسلامى، هنگامى كه او مردم نينوا را به سوى يكتاپرستى فراخواند، آنان از پذيرش دعوت او خوددارى كردند و چون يونس مشاهده كرد كه سخنان حكيمانه او در دل سنگ قومش فرو نمى رود، به ناچار از ميان قوم خود خارج شد و به كنار دريا آمد و سوار بر كشتى راه دريا را پيش گرفت. در اثناى راه، طوفانى سهمگين حادث گرديد و كشتى در معرضِ غرق شدن قرار گرفت. به فرمان كشتى بان قدرى از امتعه و كالاهاى مسافران را به دريا ريختند، شايد كشتى سبك بار شده و از مهلكه رهايى يابد. ولى چون اين كار سودى نبخشيد، تصميم بر آن شد كه براى نجات كشتى يكى از افراد را به دريا اندازند و چون قرعه زدند، قرعه به نام يونس درآمد، در نتيجه او را به دريا افكندند.

در اين حال، حيوانى عظيم الجثه از حيوانات دريا، او را به فرمان خداوند بلعيد.

سعدى مى گويد:

قرصِ خورشيد در سياهى شد

يونس اندر دهان ماهى شد [19]

يونس، مدتى را در شكم آن حيوان سپرى كرد و آن گاه با استعانت و يارى جستن از خداوند عزيز، حيوان به فرمان الهى به ساحل آمد و دهان گشود و يونس از آن زندان بى نظير رهايى يافت; ولى چون در مدت اقامت در شكم حيوان دريايى نحيف شده بود، خداوند درختى از كدو را بر سر راه او رويانيد تا در سايه آن آرامش يابد و از ميوه اش بخورد و نيرو و توان از دست رفته را بازيابد:

( فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُوَ سَقيمٌ وَ اَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطين ) [20]

«پس او را در صحرا افكنديم و او بيمار بود و بر او درختى از كدو رويانيديم.»

يونس پس از آنكه در سايه اين درخت آرميد و جانى تازه يافت، برخاست و به سوى قوم خود روانه شد و قوم او نيز كه پس از خروج وى، آثار عذاب الهى را مشاهده كرده بودند، با توبه و انابه به درگاه خداوند، از كرده خود ابراز ندامت نموده و درصدد يافتن يونس بودند، و پس از جُستن او سر به طاعتش دادند و يكتاپرستى را پيشه نمودند.

بدين ترتيب نقش يكى از انواع درختان (بوته ها) را در امداد رساندن به يكى از بندگان صالح و شايسته خداوند براى استمرار حركت الهى اش مشاهده مى كنيم.

ج) در زندگى حضرت موسى ـ عليه السلام ـ

موسى ـ عليه السلام ـ يكى از پيامبران بزرگ الهى است كه سرگذشت او و ماجراهاى زندگى اش در سوره هاى متعددى از قرآن كريم آمده است، به گونه اى كه «بعضى گفته اند: نزديك بود همه قرآن ] از آنِ [ موسى شود.» [21]

باشكوه ترين بخش زندگى اين پيامبر عظيم الشأن، همانا لحظه برانگيخته شدن او به رسالت است، كه خداوند عزيز او را از پس درختى مورد خطاب قرار داد و با او سخن گفت و مأموريت هدايت بنى اسرائيل و مبارزه با فرعون را بر عهده اش نهاد.

اين بخش از زندگى موسى در سوره هاى بسيارى از قرآن كريم آمده است، ولى آنجا كه صراحتاً نامى از «درخت» در اين ماجرا به ميان آمده، سوره مباركه قصص آيه 30 مى باشد. قبل از اين آيه، خداوند چگونگى رسيدن موسى و خانواده اش به طور سينا و مواجه شدن آنان با طوفان را در شبى سرد و تاريك، شرح مى دهد.

براساس اين آيات هنگامى كه موسى در آن شب، براى يافتن پناهگاهى به سوى كوه طور روانه مى شود، از دور تلألؤ شعله هاى آتشى فروزان، توجهش را جلب و به سمت آن حركت مى كند و چون بدان مى رسد ناگاه با صحنه اى شگفت روبه رو مى شود. نور را از جانب درخت مى بيند و درخت را گويا و سخنگو مى يابد:

( فَلَمّا اَتيها نُودِىَ مِنْ شاطِىءِ الوادِ الاَيْمَنِ فِى الْبُقْعَةِ المباركَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ يا مُوسى اِنِّى اَنَا اللّهُ رَبُّ الْعالمين ) [22]

«پس چون به آن ] آتش [ رسيد، از جانب راست وادى، در آن جايگاه مبارك، از آن درخت ندا آمد كه: اى موسى! منم من، خداوند، پروردگار جهانيان.»

در اين حال خداوند از پس درخت با موسى به گفت و گو مى پردازد و بدين گونه رسالت او آغاز مى شود. در يكى از غزلهاى حافظ آمده است:

بلبل ز شاخِ سرو به گلبانگِ پهلوى

 مى خواند دوش درس مقامات معنوى

يعنى بيا كه آتش موسى نمود گل

تا از درخت نكته توحيد بشنوى

غير از ماجراى بعثت موسى كه شرح مختصر آن گذشت، رد پاى درخت را در قرآن كريم و در شرح زندگى اين پيامبر الهى در جاى ديگرى نيز مى توان سراغ گرفت، و آن هنگامى است كه ساحرانِ فرعونى با مشاهده اعجاز موسى در تبديل كردنِ عصا به مار و اژدها، به حقانيت دعوت او پى بردند و همگى فرياد برآوردند كه ( ... امَنّا بِرَبِّ الْعالَمينَ، رَبِّ مُوسى وَ هارُونَ ) [23] و فرعون كه هرگز انتظار اين واقعه هولناك را نداشت و تصور نمى كرد ساحران او كه براى غلبه بر موسى چشم اميد بدانها دوخته بود، بدين زودى از ميدان بدر روند و تسليم دعوت موسى شوند، خشمگينانه آنان را مورد تهديد قرار داد:

( ... فَلاَُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاف وَ لاَُصَلِّبَنَّكُمْ فى جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ اَيُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبْقى ) [24]

«... پس به يقين دستها و پاهايتان را برخلاف يكديگر مى بُرَم و بر تنه هاى نخل آويزانتان مى كنم تا بدانيد عذاب كدام يك از ما سخت تر و پايدارتر است.»

ولى آنان، مؤمنانه در برابر تهديدات فرعون ايستادگى كردند و به دار آويخته شدن و دست و پا بريده از شاخه هاى نخل آويزان شدن را بر عذاب اليم و دردناك اُخروى و خشم و غضب خداوند ترجيح دادند و به لقاء پروردگار رسيدند.

د) در زندگى حضرت مسيح ـ عليه السلام ـ

عيسى نيز همچون موسى يكى از پيامبران اولوالعزم است. اين پيامبر آسمانى، فرزند مريم، دختر عمران است كه نام او در آيات بسيارى از قرآن كريم آمده و يك سوره از اين كتاب آسمانى يعنى سوره نوزدهم قرآن، به نام او نامگذارى شده است. او طبق روايات در كنار حضرت فاطمه و خديجه ـ سلام الله عليهما ـ و آسيه همسر فرعون، يكى از چهار زن برگزيده هستى است.

همان طور كه گفتيم از ماجراهاى زندگى اين مادر و فرزند در قرآن كريم بسيار ياد شده، كه از همه شگفت تر و زيباتر، ماجراى ولادت حضرت عيسى مى باشد، كه خلاصه آن چنين است:

هنگامى كه مريم براى عبادت و نيايش با خداوند خلوت نموده بود، روح القدس يا همان جبرئيل، فرشته بزرگوار خداوند، در هيبت مردى به نزدش مى آيد. مريم كه بانويى عفيف و پاكدامن و مشهور به زهد و تقوا بود، از حضور مردى بيگانه در خلوتگاه عبادتش، هراسناك شده، خداوند را به يارى مى طلبد; ولى جبرئيل او را بشارت مى دهد كه من فرستاده اى از جانب پروردگارت هستم تا فرزندى پاكيزه به تو ببخشم. مريم با شگفتى مى پرسد: اين چگونه ممكن است و حال آنكه هيچ بشرى با من تماس نگرفته است؟ و او در پاسخ مى گويد: اين كار بر خداوند بسى آسان است; وآنگاه با حلول روح القدس در جسم مريم، او به عيسى باردار مى شود.

پس از مدتى چون هنگام وضع حمل فرا مى رسد، از قوم خود كناره گرفته و در صحرا در كنار درخت خرمايى فرود مى آيد و اندك زمانى بيش نمى گذرد كه فرزند او پا به عرصه گيتى مى نهد و چون بر اثر اين واقعه عظيم و از سر گذرانيدن سختيهاى ولادت فرزندش نحيف و رنجور شده بود، خداوند به او ندا مى دهد:

( وَ هُزّى إلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً، فَكُلى و اشْرَبى و قَرّى عَيْناً ... ) [25]

«تنه درخت را به سوى خود تكان بده كه خرماى تازه بر تو بيفكند، بخور و بنوش و چشمت را روشن دار ... .»

مريم با تكان دادن درخت خرما و خوردن از ميوه تازه آن و نيز نوشيدن آب از چشمه اى كه در نزديكى اش جارى شده بود، جانى تازه يافت و به سوى قوم خود روان شد، در حالى كه در انديشه پاسخگويى به آنان درباره فرزندى بود كه در آغوش داشت ... .

هـ) در زندگى پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ

در آيه 18 از سوره مبارك فتح مى خوانيم:

( لَقَدْ رَضِىَ اللّهُ عَنِ الْمُؤْمِنينَ اِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فى قُلُوبِهِمْ فَاَنْزَلَ السَّكينَةَ عَلَيْهِمْ وَ اَثابَهُمْ فَتْحاً قَريباً )

«خداوند از مؤمنانى كه در زير درخت با تو پيمان بستند، خشنود شد و از وفا و خلوص آنها آگاه بود، كه آرامش روحى كامل برايشان فرستاد، و آنان را به فتحى نزديك پاداش داد.»

اين آيه شريف درباره يكى از حوادثِ زندگى رسول گرامى اسلام نازل شده كه در سالِ هفتم هجرى به وقوع پيوست و به «بيعتِ رضوان» مشهور شد.

در تاريخِ صدر اسلام آمده است كه در سال هفتم هجرى، پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در رؤياى صادق مشاهده فرمود كه مسلمانان در مسجد الحرام مشغول انجام دادن مراسم حج اند، و چون از خواب برخاست، موضوع خواب را با اصحاب در ميان نهاد و آنان را به زيارت خانه كعبه در آينده اى نزديك بشارت داد.

مدتى از اين بشارت گذشت، تا اينكه پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ به مسلمانان دستور داد كه براى حركت به سوى مكه و انجام دادن مراسم حج آماده شوند و در نتيجه «تعداد هزار و ششصد نفر از ياران آن حضرت در نقطه اى به نام ذوالحليفه احرام بسته و به سوى مكه رهسپار شدند.» [26]

در اثناى حركت، مشركان از قصد پيامبر آگاه شدند و براى جلوگيرى از ورود مسلمانان به مكه آماده گرديدند. به ناچار پيامبر در ميانه راه و در مكانى به نام «حديبيه» دستور توقف داد و نماينده اى را براى مذاكره با سران قريش روانه مكه فرمود; ولى باز آمدن نماينده پيامبر قدرى به تأخير افتاد و در اين ميان شايعه قتل او باعث اضطراب و نگرانى مسلمانان شد.

«مسلمانان به خشم و خروش افتاده، آماده انتقام شدند. پيامبر نيز براى تحكيم اراده و تحريك احساسات پاك آنها، رو به مسلمانان كرده و چنين گفت: از اينجا نمى روم تا كار را يكسره كنم. در اين لحظه كه خطر نزديك بود و مسلمانان با ساز و برگ جنگى بيرون نيامده بودند; پيامبر تصميم گرفت كه پيمان خود را با مسلمانان تجديد كند. از اين رو، براى تجديد پيمان، زير سايه درختى نشست و تمام ياران او دست وى را به عنوان بيعت و پيمان وفادارى فشردند، و سوگند ياد كردند كه تا آخرين نفس از حريم آيين پاك اسلام دفاع كنند.» [27]

اين بيعت كه در لحظات حساس و سرنوشت سازى از تاريخ اسلام، صورت پذيرفت، همان بيعت رضوان است كه در آيه 18 سوره فتح بدان اشاره شده و ما متن آن را همراه با ترجمه ذكر كرديم.

يادكرد درخت در زندگى پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در قرآن كريم مختص به همين ماجراى بيعت رضوان مى باشد كه عاقبت به عقد پيمان صُلح حديبيه منجر گرديد و آن نيز به نوبه خود مقدمه اى براى فتح مكه شد.

6ـ درختان بهشتى

در آيين مقدس اسلام، حيات آدمى در جهان مادى و عالم طبيعت منحصر نبوده، بلكه اين عالم به منزله منزلگاهى موقتى است كه پس از پايان يافتن مدت اقامت انسان در آن، ترك مى شود و ساكنان آن به سوى قرارگاه ابدى خود روانه مى گردند و در آن قرارگاه ابدى، آنان كه در حيات دنيوى خود اهل صلاح و سداد بوده اند در جايگاهى فرود مى آيند كه به آن «جنت» يا «بهشت» مى گويند.

«جنت به معنى باغى است مملو و مستور از گياهان و اشجار، آنقدر تعداد درختان زياد مى باشد كه زمين را با سايه بپوشاند.» [28]

همان گونه كه يكى از ويژگيهاى باغ و بوستان در اين عالم، وجود درخت در آن است، بهشت نيز كه خود باغى سراسر حُسن و جمال است، همچون باغهاى دنيوى پوشيده از درختان زيبا مى باشد كه در آياتى از قرآن كريم به ويژگيهاى آنها اشاره شده كه ضمن ذكر اين آيات، اين ويژگيها را بر مى شمريم:

الف ـ در سوره مبارك دهر آيه 14 مى خوانيم:

( وَ دانِيَةٌ عَلَيْهِمْ خِلالُها وَ ذُلَّلَتْ قُطُوفُها تَذْليلاً )

«و سايه ها ] ى درختان [ به آنان نزديك است، و ميوه هايش ] براى چيدن [ رام.»

از اين آيه بر مى آيد كه درختان بهشتى داراى سايه هاى فراوان اند كه نتيجه انبوهى درختان است ـ همان گونه كه از لفظ و كلمه جنت نيز بر مى آيد ـ و شاخه هايشان نيز آن چنان پايين و در دسترس مى باشد كه ميوه هايش به سهولت قابل چيدن و استفاده است.

ب ـ در سوره مبارك الرحمان آيات 46 تا 48 چنين آمده است:

( وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ فَبِاَىِّ الاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبان. ذَواتا اَفَنان )

«و براى كسى كه از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است. پس كدامين نعمتهاى پروردگارتان را تكذيب مى كنيد؟ آن دو باغ بهشتى داراى انواع نعمتها و درختان پرطراوت است.»

مفسران قرآن كريم در تفسير آيه اخير نوشته اند:

«اَفنان جمع فنن (بر وزن قلم) در اصل به معنى شاخه هاى تازه و پربرگ است وگاه به معنى "نوع" نيز به كار مى رود، و در آيه مورد بحث در هر يك از دو معنى ممكن است استعمال شده باشد. در صورت اول اشاره به شاخه هاى باطراوت درختان بهشتى است; بر عكس درختان دنيا كه داراى شاخه هاى پير و جوان و خشكيده هستند; و در صورت دوم، اشاره به تنوع نعمتهاى بهشت و انواع مواهب آن است، استعمال در هر دو معنى نيز بى مانع است. اين احتمال نيز وجود دارد كه درختان بهشتى به گونه اى هستند كه در يك درخت شاخه هاى مختلفى است و بر هر شاخه نوعى از ميوه ها.» [29]

با توجه به اين توضيحات در مى يابيم كه از ديگر ويژگيهاى درختان بهشتى طراوت و تازگى هميشگى آنها و تنوع محصولات و ميوه هاى آنهاست.

ج ـ در برخى از آيات قرآن كريم به نوع درختان بهشتى و اينكه چه ميوه و محصولى دارند اشاره شده است. در آيه 68 سوره مبارك الرحمان به درختان انار و خرما، در آيه 23 سوره مبارك نبأ به درختان انگور، در آيه 28 سوره مبارك واقعه به درخت سِدر، و در آيه 29 از سوره مبارك واقعه به درخت موز بهشتى اشاره شده كه براى رعايت اختصار از ذكر آيات خوددارى مى كنيم.

7ـ درختان دوزخى

همان گونه كه بهشت جايگاه نيكوكاران و پرهيزگاران است، جهنم و دوزخ، سراى ابدى كسانى است كه عمرى را در غفلت و گناه و طغيان سپرى كرده اند: ( اِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرصاداً، لِلطّاغينَ مَاباً ) [30] برخلاف بهشت كه سراسر آكنده از لطف و رحمت و مهربانى است، در اينجا جز عذاب و درد و رنج چيز ديگرى وجود ندارد. هر چه در آن است وسيله اى براى شكنجه و اذيت و آزار دوزخيان است; حتى درختان جهنم نيز بر خلاف درختان بهشتى سايه امن و ميوه اى گوارا ندارند; با آنكه مهم ترين ويژگى درخت ايجاد آسايش و آرامش روحى و جسمى براى آدمى است.

در قرآن كريم از درختى جهنمى به نام «زقّوم» ياد شده است. در سوره مبارك صافات آيات 62 تا 67 مى خوانيم:

( اَذلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً اَمْ شَجَرَةُ الزَّقُوم. اِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمينَ. اِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فى اَصْلِ الْجَحَيم. طَلْعُها كَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطينِ فَاِنَّهُمْ لاكِلُونَ مِنْها فَمالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ. ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ عَلَيْها لَشَرباً مِنْ حَميم )

«آيا اين ] بهشت و رستگارى مؤمنان [ بهتر است براى پذيرايى يا درخت زقوم؟ كه ما آن را آزمايشى براى ستمكاران قرار داديم، همانا آن درختى است كه از بُنِ دوزخ بيرون مى آيد. ميوه آن درخت سرهاى شياطين است. پس همانا ايشان از آن مى خورند و شكمهاى خود را از آن پر مى كنند. پس آنگاه آنها را بر آن درخت آبى است سوزان.»

در سوره مبارك دخان، آيات 43 تا 46 نيز اين گونه وصف شده است:

( اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعامُ الاَثيمِ. كَالْمُهْلِ يَغْلى فِى الْبُطُونِ كَغَلْىِ الْحَميمِ )

«همانا درخت زقوم، خوراك گنهكاران است، چون فلزى گداخته مى جوشد در شكمها، مانند جوشيدن آب جوشان.»

پس از ذكر آيات، ضرورى است كه كمى بيشتر درباره اين درخت دوزخى بدانيم.

در معناى اين واژه گفته شده كه آن از ريشه «زقم» گرفته شده و «راجع به معنى زقم بايد دانست كه آن فرو بردن لقمه است با كراهت و مشقت شديد.» [31]

اما راجع به زقوم دوزخى گفته اند:

«زقوم درختى است تلخ و بدمزه و بدبو كه اهل جهنم را وادار مى سازند از آن تناول نمايند.» [32]

حضرت امام محمدباقر ـ عليه السلام ـ در وصف آن مى فرمايد:

«زقوم درختى است كه از قعر جهنم بيرون مى آيد و ثمره آن مانند رؤس شياطين مى باشد. از زشتى صورت و كراهت عفونت و چرك به سر شيطان تشبيه كرده اند. و شاخه هاى آن درخت اشراب شده و پرورش يافته است از آتش جهنم، ميوه آن نيز آتش مى باشد، برگهايش از آتش خلق شده است. به هنگام تناول كردن از آن، آن را تلخ تر از صبر و بدبوتر از ميته متعفنه و سخت تر از آهن مى يابند. آنگاه متذكر مى شوند آنچه را كه در دنيا از طعامهاى لذيذ اكل نموده اند.» [33]

به راستى با توجه به اينكه در دوزخ آتشى بى نهايت سوزنده فروزان است چنين درختى چگونه در آن مى رويد و رشد مى نمايد و به حيات خود ادامه مى دهد؟

اين سؤالى است كه اتفاقاً همزمان با نزول اين آيات در صدر اسلام نيز مطرح شده و افرادى همچون ابوجهل كه همواره درصدد بهانه جويى براى مبارزه با قرآن كريم و رسول مكرم اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ بودند، آن را دستاويزى براى استهزاء و تمسخر آيات الهى ساخته بودند، چنان كه نقل مى كنند:

«قريش چون اين آيات را شنيد ... ابوجهل به كنيزش گفت: ما را زقوم بياور. او كره و خرما آورد. به ياران گفت: زقّوم بخوريد! محمد شما را با اين مى ترساند و مى گويد كه آتش آن را مى روياند، حال آنكه آتش مى سوزاند.» [34]

با توجه به روايتى كه از امام محمدباقر ـ عليه السلام ـ نقل شد و با توجه به قدرت عظيم خداوند، به نظر مى رسد اين سؤال پاسخى روشن دارد; زيرا:

«خداوند قادر است بر اينكه آتش را از سوزاندن منع كند ] همچنان كه منع نمود آتش را از اينكه به ابراهيم ـ عليه السلام ـ آسيب رساند [ ... و نيز درختى كه در جهنم مى رويد جنس آن با درختهاى بهشتى و دنيا فرق دارد. اصل خلقت و ايجاد و عنصر اصلى آن درخت از آتش است، آتش، آتش را نمى سوزاند. مانند ماهى كه اصل خلقتش از آب بوده و در زير آب هم غرق نمى گردد.» [35]

با اين حساب، قياس كردن درخت زقوم با درختان دنيوى كه بر اثر تماس با آتش شعلهور مى شوند و مى سوزند، قياسى نابجا و غلط است و البته متوسل شدن به اين گونه قياسات از افرادى همچون ابوجهل كه حتى نامشان از نادانى و جهالتشان حكايت مى كند، چندان شگفت آور نمى باشد و اينجاست كه بايد همچون مولوى گفت: «از قياسش خنده آمد خلق را ...».

در پايان اين بحث، دريغ است اگر كلام منسوب به رسول گرامى اسلام ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ را كه درباره علل ابتلاء به عذاب درخت زقوم مى باشد نياوريم.

در تفسير منسوب به حضرت امام حسن عسكرى ـ عليه السلام ـ در ضمن حديث طويلى كه از حضرت رسول الله ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ بيان مى كنند، به اينجا مى رسند كه:

«رسول الله ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ فرمود: سوگند به آن كسى كه به حق مرا مبعوث به نبوت گردانيد هر كس در آن روز (روز اول ماه شعبان) دست به هر يك از درهاى شر و عصيان زند، و به هر گناه مرتكب شود، خود را به شاخه اى از شاخه هاى آن (درخت زقّوم) آويزان نموده، و آن شاخه او را به آتش مى رساند. بنابراين، هر كس در نماز فريضه خود كوتاهى كند و آن را ضايع گذارد به شاخه اى از شاخه هاى زقوم خود را آويزان كرده و آن شاخه او را به آتش مى رساند. و هر كس در آن روز در نزد او شخص ضعيف الحالى بيايد كه از حالات و امور خود شكوه و گلايه كند، و او توانايى داشته باشد كه بدون ضررى كه به خودش برسد حالات و امور او را تغيير دهد، و كسى ديگر هم نبوده باشد كه نائب از او در اين امر گردد، و با اين حال، آن ضعيف الحال را به حال خود واگذارد كه حقش و امورش ضايع و خراب بماند، و در سختى و مشكلات به سر برد و دستى از او نگيرد در اين صورت به شاخه اى از شاخه هاى درخت زقوم خود را آويزان كرده است.

و هر كس در نزد او شخص خطاكارى بيايد و از خطاى خود معذرت طلبد و او نپذيرد و در عقوبت آن خطاكار تخفيفى ندهد، بلكه زياده عقوبت كند، به شاخه اى از شاخه هاى آن آويزان شده است. و هر كس بين مردى و زنش را به هم بزند، و يا بين پدرى و فرندش را، و يا برادرى با برادرش را، و يا نزديكى با رحم نزديك خود را و يا بين دو همسايه و يا بين دو شريك و خليط و مصاحب را و يا بين دو نفر اجنبى را به هم بزند و ايجاد فساد و جدايى كند به شاخه اى از شاخه هاى آن آويزان شده است. و هر كس بر بدهكارى سخت بگيرد، و بداند كه او قادر بر اداء ديون خود نيست و در اين صورت ناراحتى و نگرانى و غضب آن بدهكار را زياد كند، به شاخه اى از شاخه هاى آن آويزان شده است.

و هر كس بر عهده او نسبت به كسى، قرضى باشد و با مماطله و بهانه آورى كارى كند كه او خسته شود و از دَين خود بگذرد، به شاخه اى از شاخه هاى آن آويزان شده است. و هر كس بر يتيمى جفا كند و او را آزار برساند، و مال او را بخورد به شاخه اى از شاخه هاى آن آويزان شده است. و هر كس در آبروى برادر مؤمن خود خللى وارد سازد و آن را لكه دار كند و فحش دهد و ناسزا گويد و مردم را بر اين امر بگمارد و ترغيب كند به شاخه اى از آن آويزان شده است. و هر كس تغنى كند و به آوازهاى حرام و موسيقى كه انسان را بر معصيت و گناه بر مى انگيزد مشغول شود، به شاخه اى از آن آويزان شده است.

و هر كس بنشيند و زشتيهاى كردار خود را در جنگها كه كرده است و انواع ظلمى كه به بندگان خدا نموده است بشمارد، و بدانها افتخار و مباهات كند به شاخه اى از شاخه هاى آن آويزان شده است. و هر كس همسايه او مريض شود و از روى بى اعتنايى و عدم اهميت و استخفاف به شأن او ترك عيادت او را كند، به شاخه اى از آن آويزان شده است. و هر كس همسايه او بميرد و از روى حقارت و پست شمردن مقام و حق او در تشييع جنازه اش كوتاهى نمايد، به شاخه اى از آن آويزان شده است.

و هر كس نسبت به كسى كه مصيبت بر او وارد شده است اعراض كند، و از روى كوچك شمردن و عيب دار كردن او جفا نموده و از دلجويى و استمالت خوددارى كند به شاخه اى از آن آويزان شده است. و هر كس مخالفت پدر و مادر خود را، و يا يكى از آنها را بنمايد، و از شفقت و مهربانى و احسان درباره آنها دريغ كند، و يا بدانها استخفاف كند به شاخه اى از آن آويزان شده است. و هر كس خودش سابقاً عاق پدر و مادرش بوده و آنها را تا امروز راضى نكرده است و تمكن از استرضاء داشته و كوتاهى كرده است به شاخه اى از آن آويزان شده است.

و بنابر همين نهج و همين منوال، هر كس هر فعلى از افعال شر را به جاى آورده است بر شاخه اى از آن آويزان شده است. و سوگند به آن خداوندى كه مرا به حق به نبوت برانگيخته است، تمام كسانى كه به شاخه هاى درخت زقوم آويزان شده اند، آن شاخه ها آنها را تا قعر جحيم و دوزخ پايين خواهد برد.» [36]

8ـ درختانِ دنيوى

در قرآن كريم، آيات بسيارى وجود دارد كه در آنها به درختان دنيوى اشاره شده و به نوع اين درختان نيز تصريح گرديده است و ما در اين بخش از گفتار خود به ذكر آنها مى پردازيم.

الف ـ درخت خرما

از آنجا كه نخستين مخاطبان قرآن كريم را عرب تشكيل مى داد، در اين كتاب آسمانى نيز به محيط زندگى و ابزار و لوازم مورد استفاده آنها و همچنين مخلوقات و موجوداتى كه براى آنها شناخته شده بود، فراوان اشاره شده است. خداوند براى رعايت حال آنان و با توجه سطح تفكر و انديشه و شناختشان، از محيط پيرامون آنها و اوصاف و ويژگيهايش بهره مى گيرد; مثلاً در سوره مبارك «غاشيه» در آيه 17 براى جلب توجه عرب به معجزات آفرينش، آنها را به تفكر درباره شتر فرا مى خواند; چرا كه اين حيوان در زندگى آنها نقش بسزايى داشته است و آنان با آن مأنوس بوده اند، حال آنكه اگر مثلاً به جاى شتر، از حيوانى نظير كانگورو نام برده مى شد، چون مردمان آن دوره شناختى نسبت بدان نداشتند، براى رسيدن به مقصود مفيد نبود. در نام بردن از درختان و ميوه ها نيز چنين است.

در اين صحيفه نورانى، خداوند از درختانى نام برده كه در محيط زندگى عرب حاضر بوده و مورد استفاده آنها قرار داشته است كه از آن جمله «درخت خرما» است.

در قرآن كريم در 20 آيه به نام اين درخت (نخل) تصريح شده است [37] و اين تعداد در مورد هيچ كدام از درختان ديگر سابقه ندارد. اين خود بيانگر اهميت اين درخت و ميوه و محصول آن در حيات آدمى به ويژه عرب مى باشد; چه آنكه خرما جزء معدود ميوه هايى است كه انواع و اقسام ويتامينهاى غذايى را در خود جاى داده و سرشار از مواد غذايى ارزنده است.

ب ـ درخت انگور

پس از درخت خرما، بيشترين يادكرد در قرآن كريم از درخت انگور مى باشد، به طورى كه 11 مرتبه نام اين درخت با كلمات «عنب» و «اعناب» آمده است. [38]

ج ـ درخت زيتون

اين درخت، درختى پر بركت و داراى محصولى بسيار ارزشمند به نام «زيتون» است. «ابن عباس مى گويد: اين درخت تمام اجزايش مفيد و سودمند است حتى در خاكستر آن نيز فائده و منفعتى است، و اولين درختى است كه بعد از طوفان نوح روييد و پيامبران در حق آن دعا كرده اند كه درخت پربركتى باشد.» [39]

در اهميت آن همين بس كه در قرآن كريم از آن ياد شده و حتى يك سوره از اين كتاب آسمانى را به نام آن نام گذارى نموده اند.

كلمه «زيتون» كه هم به درخت و هم به ميوه زيتون اطلاق مى گردد، مجموعاً 6 بار در قرآن كريم مورد استفاده قرار گرفته است. يك بار به صورت «زيتونه» در سوره مبارك نور آيه 35 و چند مرتبه هم به صورت «زيتون». [40]

د ـ درختِ انار

رُمّان، كه به معنى انار است به درخت اين ميوه نيز گفته مى شود و در قرآن كريم سه بار بدان اشاره شده است. [41]

هـ ـ درختِ سدر

سدر، همان درخت كُنار است «درختى است تناور و خاردار، بلندى اش تا 40 متر مى رسد، مى گويند تا دو هزار سال عمر مى كند. ميوه آن به شكل سنجد و بعد از رسيدن سرخ يا زردرنگ و شيرين مى شود ... .» [42]

كلمه سدر، 4 بار در قرآن كريم آمده است. [43]

و ـ معروشات

معروشات، جمع كلمه معروشه مى باشد و «شجره معروشه، آن درختى را گويند كه شاخه هايش به وسيله داربست بالا رفته و يكى بر بالاى ديگرى قرار گرفته باشد، مانند درخت انگور.» [44]

كلمه معروشات تنها 2 بار و هر 2 بار نيز در سوره مبارك انعام آيه 141 به كار رفته است كه نخست درباره درختان داربستى و بار ديگر درباره درختان غير داربستى كه بر پاى خود استوارند و نياز به داربست ندارند، استعمال شده است.

در تفسير كلمه «معروشات» و «غيرمعروشات» علاوه بر آنچه گفتيم، دو احتمال ديگر نيز وجود دارد: «اول اينكه منظور از معروش درخت اهلى است كه به وسيله ديوار و امثال آن در باغها حفاظت مى شود و غير معروش درختان بيابانى و جنگلى و كوهستانى است»; و دوم آنكه «معروش درختى است كه سر پا ايستاده و يا به روى زمين بلند شده اما غير معروش درختى است كه به روى زمين مى خوابد و پهن مى شود.» [45]

9ـ نقش درخت در زندگى انسانها و حيوانات

از آنچه تاكنون گفتيم در مى يابيم كه با توجه به آيات قرآن كريم، درخت در زندگى و حيات دنيوى و اخروى انسانها نقش مهمى ايفا مى كند. از يك سو تأمين كننده بخش عمده اى از مواد مورد تغذيه آدمى است و از ديگر سو مايه آرامش و نشاط روحى او، و البته در زندگى حيوانات نيز درخت نقش مهمى دارد; چرا كه بخشى از مواد غذايى مورد نياز اين گروه از موجودات را نيز فراهم مى آورد.

با اشاره به دو آيه از قرآن كريم، به تأثير و نقش درخت در زندگى آدميان از زاويه تأمين يكى از ضروريات حيات آدمى (آتش) و نيز تأثير آن در زندگى يكى از حشرات (زنبور عسل) مى پردازيم:

الف ـ در آيه 80 از سوره مبارك ياسين مى خوانيم:

( اَلَّذى جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الاَخْضَرِ ناراً فَاِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُون )

«اوست كسى كه قرارداد براى شما از درخت سبز آتشى را، پس آنگاه شما از آن درخت آتش بر مى افروزيد.»

اين آيه شريف يكى از نشانه هاى قدرت خداوند را آفرينش آتش از درخت سبز مى داند; و به راستى نيز چنين است. زيرا بسى شگفت آور است كه چگونه درختى سبز كه سايه خنك و روحبخش آن آدمى را از آسيب گرما و اشعه سوزان خورشيد در امان نگه مى دارد، در فرآيندى ديگر خود، تبديل به آتشى افروخته مى شود كه مى تواند همه چيز را در كام مرگ و نيستى فرو برد. اين نيست مگر به واسطه اعجاز و قدرت نمايى پروردگار توانا.

ناگفته پيداست كه آتش تنها خصلت نابود كنندگى ندارد; بلكه اگر به طرز صحيح مورد استفاده قرار گيرد يكى از مواد و احتياجات ضرورى زندگى آدمى است كه آدمى به وسيله آن خود را از گزند سرماى سخت در امان مى دارد و غذاى روزانه خود را مهيا مى كند و آيه شريف نيز در واقع اشاره به همين بخش از آثار آتش مى نمايد.

ب ـ در سوره مبارك نحل آيه 68 آمده است:

( وَ اَوْحى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنِ اتَّخذى مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا يَعْرِشُون )

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحى كرد كه از پاره اى كوهها و برخى درختان و از آنچه داربست مى كنند، خانه هايى براى خود درست كن.»

اين آيه شريف، اشاره به نقش و تأثير درخت در زندگى زنبور عسل دارد. همان طور كه مى دانيم اين حشره بسيار زحمتكش براى توليد عسل، اين ماده غذايى بسيار ارزشمند و مفيد، نيازمند مواد اوليه اى است كه جز در شهد گلها، گياهان و شكوفه درختان يافت نمى شود. به همين سبب خداوند عزيز با هدايت تكوينى خود، علاقه زندگى در مزارع و باغها و در ميان گياهان و درختان را در نهادِ او قرار داده است.

بدين گونه درخت و گياه در زندگى زنبور عسل نقش حياتى بسزايى ايفا مى نمايد، به گونه اى كه اگر گفته شود نبود درخت و گياه برابر است با مرگ و نابودى او، سخنى به گزاف نخواهد

بود. همچنان كه در زندگى آدميان نيز اين چنين است; يعنى نابودى و از ميان رفتن درختان مساوى با نابودى انسان است و از همين رو در احاديث بسيارى به حفظ و مراقبت از درختان سفارش شده است تا جايى كه در سخنى منسوب به پيامبر اكرم ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ آمده است: «شكستن شاخه درختان در نزد من برابر است با شكستنِ بالِ فرشتگان».

پى نوشت :

[1] - سوره آل عمران (3) آيه 90.

[2] - قاموس قرآن ، سيد على اكبر قرشى، ج 4، ص 7.

[3] - همان.

[4] - همان.

[5] - سوره اسراء (17) آيه 44.

[6] - سوره اسراء (17) آيه 44.

[7] - حافظ.

[8] - قاموس قرآن ، ج 3، ص 225.

[9] - الميزان ، علامه محمدحسين طباطبايى، ج 14، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ص 360.

[10] - تفسير نمونه ، ج 15، ص 514.

[11] - الميزان ، ج 12، ص 72 و 73.

[12] - همان، ص 74.

[13] - الميزان ، ج 13، ص 190.

[14] - همان، ص 191.

[15] - همان، ص 192.

[16] - الميزان ، ج 1، ص 216 و 217.

[17] - ديوان حافظ .

[18] - اعلام قرآن ، دكتر محمد خزائلى، ص 287.

[19] - گلستان سعدى ، ص 41.

[20] - سوره صافات (37) آيه 146 و 145.

[21] - الاتقان ، عبدالرحمان سيوطى، ج 1، ص 198.

[22] - سوره قصص (28) آيه 30.

[23] - سوره شعراء (26) آيه 47 و 48.

[24] - سوره طه (20) آيه 71.

[25] - سوره مريم (19) آيه 25 و 26.

[26] - فروغ ابديت ، جعفر سبحانى، ج 2، ص 185.

[27] - همان، ص 191.

[28] - قرآن بر فراز آسمانها ، محمد مقيمى، ص 217.

[29] - تفسير نمونه ، ج 23، ص 163 و 164.

[30] - سوره نبأ (78) آيه 21 و 22.

[31] - قاموس قرآن ، ج 3، ص 165.

[32] - قرآن بر فراز آسمانها ، ص 232.

[33] - همان، ص 234.

[34] - قاموس قرآن ، ج 3، ص 164.

[35] - قرن بر فراز آسمانها ، ص 234.

[36] - معادشناسى ، علامه محمدحسين حسينى طهرانى، ج 10، ص 308 ـ 311.

[37] - براى نمونه، ر.ك: سوره بقره (2) آيه 266; سوره انعام (6) آيات 99 و 141; سوره نحل (16) آيات 11 و 67; سوره مريم (19) آيات 23 و 25.

[38] - براى نمونه، ر.ك: سوره بقره (2) آيه 266; سوره انعام (6) آيه 99; سوره نحل (16) آيات 11 و 67; سوره نبأ (78) آيه 32.

[39] - تفسير نمونه ، ج 14، ص 487.

[40] - ر.ك: سوره انعام (6) آيات 99 و 41; سوره نحل (16) آيه 11; سوره تين (95) آيه 1; سوره عبس (80) آيه 29.

[41] - ر.ك: سوره انعام (6) آيات 99 و 141; سوره الرحمان (55) آيه 68.

[42] - قاموس قرآن ، ج 3، ص 246.

[43] - ر.ك: سوره سبأ (34) آيه 16; سوره واقعه (56) آيه 28; سوره نجم (53) آيه 16.

[44] - الميزان ، ج 7، ص 499.

[45] - تفسير نمونه ، ج 6، ص 3.